

کشتار ۶۷، از دید سایت «بازتاب»

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

تنش‌ها و تقابل سیاسی علیه ستم و دیکتاتوری و تضییقات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حکومت‌ها و خشونت، سرکوب، تهدید و ترور، به زندان انداختن، شکنجه و اعدام مخالفین از سوی حکومت‌ها متأسفانه در بسیاری کشورها رایج است. اما خشونت سیاسی جمهوری اسلامی بر علیه مخالفین، شاید قابل مقایسه با هیچ کدام از کشورهای جهان نباشد. چرا که به این خشونت رایج سیاسی، آن هم در ابعاد وسیع و فجیع قوانین ضدانسانی و وحشیانه اسلامی، مانند سرکوب سیستماتیک زنان، صدور فتوای پی‌درپی قتل توسط آیت‌الله‌ها، شلاق زدن، سنگسار، قصاص و تجاوز به دختران «باکره» ای که به اعدام محکوم شده‌اند نیز ابعاد گسترده چندش‌آوری می‌دهد. انواع شکنجه‌ها و کشتن مخالفین در جمهوری اسلامی، به حدی وسیع، بی‌رحمانه و وحشیانه است که هیچ حد و مرزی را نمی‌توان برای آن تعیین کرد.

فقط یک نمونه از کشتار زندانیان سیاسی به صورت دسته جمعی تابستان ۶۷ در ایران، پس از پایان جنگ ۸ ساله ارتجاعی و خونین ایران و عراق صورت گرفت. تصور بر این بود، مردمی که از جنگ ۸ ساله و تشویش و نگرانی و محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن بیرون آمده بودند، فرصت خواهند یافت تا خواهان مطالباتی باشند که در اثر جنگ امکان مطرح کردن آن‌ها را پیدا نکرده بودند، بدین سان سردمداران رژیم را به هراس افتاده بودند. سرانجام خمینی، رهبر جمهوری اسلامی، فتوای کشتار زندانیان سیاسی به اصطلاح خانه تکانی در همه زندان‌های کشور را صادر کرد تا به زعم خود زهر چشم از جامعه بگیرد و با آفرین رعب و وحشت مانع اعتراضات توده‌ای گردد. متأسفانه با فتوای خمینی، زندانیان سیاسی سریعاً مورد بازجویی مجدد قرار گرفتند و آن‌هایی که سر خط بودند و از عقاید و باورهای خود پایین نیامده بودند، بی‌رحمانه به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. اکنون با گذشت ۱۵ سال از این کشتار و فاجعه انسانی، هنوز هیچ کس به غیر از سردمداران و فرماندهان و مدیران رده بالای رژیم، از ابعاد واقعی این قتل عام انسان‌های دربند خبر ندارد. سردمداران رژیم، در این سال‌ها همواره سعی کرده‌اند، ابعاد این فاجعه انسانی و دیگر آدم‌کشی‌هایشان را در ۲۵ سال گذشته مخفی نگاه دارند. اما امسال برای اولین بار یکی از سایت‌های اینترنتی رسمی وابسته به رژیم، به کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی صحنه گذاشت. از سوی دیگر این سایت

بی‌شرمانه تلاش کرد که عامل اصلی این کشتار را نه رژیم، بلکه به مخالفین منتسب کند. سایت بازتاب، سیاست‌های محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و این طیف را منعکس می‌کند، مقاله‌ای را تحت عنوان «تابستان ۶۷ و مرثیه خوان‌ها» با امضای فردی به نام «فتاح غلامی»، چاپ کرده است. فتاح غلامی، یکی از گردانندگان سایت بازتاب است. او، هر از چند گاهی نیز به مناسبت‌های مختلف با «محسن رضایی»، به عنوان کارشناس و تئوریسن سیاست‌های استراتژیک رژیم، مصاحبه‌هایی انجام می‌دهد، از جمله مصاحبه او با محسن رضایی، تحت عنوان «راز جام زهر»، در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان سازمان ملل، مبنی بر آتش‌بس جنگ ایران و عراق است. مطلع هستیم که محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه پاسداران و از مهره‌های مهم رژیم جمهوری اسلامی است. غلامی، در بخشی از مطلب خود می‌نویسد:

«در این سال سرنوشت‌ساز، ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. اما بلافاصله با تهاجم سراسری و همه‌جانبه از سوی نیروهای عراقی و سازمان مجاهدین خلق روبه‌رو شد. این هجوم در حالی صورت می‌گرفت که براساس گمانه‌زنی‌های موجود به رغم پیروزی‌های اولیه ایران، این کشور به خاطر محاصره اقتصادی و عزم دولت‌های بزرگ در موضع ضعف قرار گرفته بود. به همین دلیل بسیاری از دشمنان انقلاب، فرصت را برای وارد آوردن آخرین ضربات به پیکر زخمی نظام مناسب دیدند... جالب است که هر سال نیز در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های مخالفان نظام _ که به همین مناسبت انتشار می‌یابد _ شمار کشته شدگان این حادثه افزایش پیدا می‌کند. تاکنون آمار رسمی در مورد اعدام شدگان منتشر نشده است. عمده آمار و ارقامی که وجود دارد، مربوط به محافل خبری و سیاسی مخالفان نظام است. به عنوان نمونه لیست معدومان در سال ۱۳۶۷ در سایت اینترنتی «دیدگاه» تا مدت‌ها رقمی بیش از ۶۵۸ نفر بود، البته همین لیست در سایت خبری اخبار روز تا تعداد ۱۴۳۲ نفر نیز افزایش پیدا می‌کند... در خاطرات آیت‌الله منتظری نیز مطالبی پیرامون این قضیه وجود دارد و آماري که در این کتاب ارایه می‌شود، رقمی بین ۲۸۰۰ الی ۳۸۰۰ نفر است... بنابراین طبیعی است که خانواده‌های معدومان با توجه به فقدان وابستگان خود در این حادثه، از همه فرصت‌ها برای اعلام مخالفت خود با جمهوری اسلامی استفاده کنند».

نویسنده این مطلب آن‌چنان موضع ضدانسانی علیه مخالفین و اعدام شدگان و خانواده آن‌ها دارد که کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی با فتوای خمینی را به یک «حادثه» تنزل می‌دهد و حادثه‌ای که عامل اصلی آن مجاهدین خلق است، نه رژیم جمهوری اسلامی. در حالی که رژیم جمهوری اسلامی، از اولین روزهای حاکمیت‌اش اعدام‌های وحشیانه خود را با کشتار عوامل وابسته به رژیم سرنگون شده پهلوی آغاز کرد و طولی نکشید که انقلابیون واقعی و حتا لیست اسامی زندانیان سیاسی زمان شاه را نیز از آرشیوهای ساواک بیرون کشیدند و دستگیری آن‌ها را در دستور روز خود قرار دادند. مهم‌تر از

همه جمهوری اسلامی نه سال ۶۷، بلکه از همان روزهای به قدرت رسیدنش جوخه‌های مرگ را راه انداخت، از این رو ادعای بی‌شرمانه نویسنده این مطلب، غیرواقعی و در جهت تحریف تاریخ و افکار عمومی و تبرئه کردن رژیم صورت می‌گیرد. بنابراین کشتار زندانیان سیاسی هیچ ربطی به سیاست‌های غلط و یا درست بودن عملیات مجاهدین خلق در آن سال، بر علیه جمهوری اسلامی ندارد. همچنین کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی، به اعضای و هواداران مجاهدین محدود نماند و همه اعضا و هواداران سازمان‌های مخالف رژیم و همچنین فعالین جنبش کارگری و هر انسانی که به مخالفت با جنایت، جهالت، سرکوب، جنگ و کشتار رژیم برخاسته بودند را در بر گرفت. کم نیستند افراد آزادی خواهی که اعدام شدند و حتا تاکنون کسی از مشخصات و محل اعدام و دفن آن‌ها نیز خبر ندارد.

نویسنده این مطلب، با بغض و کینه بی‌نهایتی که علیه مخالفین رژیم دارد، با تایید اعدام‌ها، می‌نویسد: «صدور حکم از شرایطی برخوردار بود و منحصر به کسانی می‌شد که بر مواضع پیشین خود پافشاری می‌کردند و احيانا در بروز برخی از شورش‌های داخل زندان نیز دست داشتند...».

این قلم به دست جمهوری اسلامی، در نوشته خود سعی می‌کند که از یک سو اعدام‌ها را موجه نشان دهد و از سوی دیگر توپ را به میدان اپوزیسیون و مجاهدین خلق ایران پرتاب کند تا جانیان جمهوری اسلامی از خمینی، خامنه‌ای، رفسنجانی گرفته تا خاتمی و محسن رضایی و غیره را تبرئه نماید. سیاستی غیرانسانی و عوام‌فریبانه‌ای که همه دیکتاتورهای تاریخ بر علیه مخالفین خود به کار برده‌اند و در رژیم جمهوری اسلامی نیز این سیاست وحشیانه و حذف فیزیکی مخالفین سیاسی به اوج خود رسیده است. به ویژه اعدام‌های دسته جمعی تابستان ۶۷، همان‌طور که اشاره کردیم، تنها به افراد مجاهدین خلق، محدود نماند و افراد همه سازمان‌ها و احزاب مخالف را که در زندان به سر می‌بردند و چه حتا برخی از آن‌ها دوران محکومیت خویش را نیز طی کرده بودند را به جوخه‌های مرگ سپرد.

اولا، زندانی کردن انسان به دلیل باورها و عقاید سیاسی متفاوت و مخالف با حاکمیت عملی غیرانسانی است تا چه برسد زندانی سیاسی را شکنجه و اعدام کرد. دوما، بحث بر سر تعداد اعدام شدگان نیست، بلکه اساسا بحث بر سر این است که کل سیستم جمهوری اسلامی، با کلیه گرایش‌ها و جناح‌هایش تروریست و آدم‌کش است. هر چند که هنوز آمارهای واقعی اعدام‌شدگان به درستی اعلام نشده است، اما آمارهای پراکنده حاکی از آن است که در ۲۵ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، بیش از صد هزار انسان اعدام شده‌اند. مسلما حقیقت زمانی آشکار خواهد شد که رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود؛ کلیه آرشیوهای پلیس و زندان‌های آن در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی، در معرض اطلاع و قضاوت افکار عمومی قرار گیرد و سردمداران جمهوری اسلامی، زندان‌بانان، شکنجه‌گران و جوخه‌های مرگ آن، در مقابل دوربین تلویزیون‌ها و نشریات و خبرگزاری‌ها جواب‌گویی

اعمال غیرانسانی و جنایات خود باشند. آقای غلامی، از گردانندگان سایت «بازتاب»، آن قدر تفکر قوی ضدانسانی دارد که به اعدام‌های دسته جمعی زندانیان سیاسی صحنه می‌گذارد، بدون این که خم به ابرو بیاورد. او، به حدی از مخالفین رژیم تنفر دارد که از واژه «معدومان» برای جان‌باختگان استفاده می‌کند. کلیه عوامل ریز و درشت متعصب و مرگ‌پرست مانند غلامی، در هر دو جناح رژیم، چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم در سازمان‌دهی جهل و جنایت دخالت داشتند و دارند.

بی‌شک به صراحت می‌توان گفت، خمینی نمونه‌ای از دیکتاتوران تاریخ است که با تمام وجودش عاشق مرگ و نیستی و تخریب و ترور بود. خمینی، همچنین ترور سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی کتاب «آیات شیطانی» را تنها به «جرم» نوشتن رمانی صادر کرد. بی‌شک هزاران فتوای مخفی ترور از او و دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، در سازمان‌دهی قتل و جنایت، قصاص و سنگسار، تهدید و ترور، شکنجه و اعدام وجود دارد. همه سردمداران، وزرا، فرماندهان سپاه، بسیج و نیروهای انتظامی رژیم، در تهدید و ترور، سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام مخالفین دست دارند. مثلاً آیا کسی، نه از جناح «خشونت طلب»، بلکه از جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» رژیم، شنیده است که به مخالفت با شکنجه و اعدام مخالفین، نه «خودی»ها برخیزد؟ آیا مثلاً خاتمی این «سیدخندان» و «قهرمان شکست خورده دوم خرداد»، تاکنون حرفی از لغو شکنجه و اعدام به دهان آورده است؟

سؤال اساسی این است که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، چه نوع موجوداتی هستند که مخالفین سیاسی خود را بدون کم‌ترین عذاب وجدان و به راحتی آب خوردن می‌کشند و هرگز از ریختن خون آن‌ها سیراب نمی‌گردند؟ تاریخ‌نویسان فرمایشی و درباری و بارگاهی چگونه رنگ و لعاب فریبانه‌ای به عملکرد و سیمای وحشی این جنایت‌کاران تاریخی می‌دهند تا نسل جوان نسبت به واقعیت‌ها بی‌خبر بمانند. خشونت و آدم‌کشی، همواره در رژیم جمهوری اسلامی بازتولید می‌شود. تاریخ ایران، تاریخ و جولانگاه دیکتاتورانی است که با سرکوب، کودتا، کشتار و خشونت حاکمیت خود را بر مردم این کشور تحمیل کرده‌اند. آن‌ها هیچ موقع از طریق مبارزه «مسالمت‌آمیز» و یا از طریق «انتخابات» دست از حاکمیت برنداشته‌اند. از این‌رو رژیم جمهوری اسلامی را نمی‌توان با هیچ پینه و وصله‌ای «اصلاح» کرد. این رژیم، به جز با یک انقلاب اجتماعی از حاکمیت کنار نخواهد رفت. حقیقتاً مردم ایران، همانند مردم جهان، شایسته این همه تحقیر، توهین، ستم، خشونت، سرکوب و استثمار نیستند. باید یک بار برای همیشه به تاریخ سرکوب و خشونت‌گرایشات ملی و مذهبی خاتمه داد و با فرستادن رژیم جمهوری اسلامی، به نزد رژیم مستبد و پلیسی پهلوی در زباله‌دان تاریخ، ورق جدیدی را در تاریخ ایران گشود. کارگران، زنان، دانش‌جویان، فرهنگیان و همه آزادی‌خواهان ایران، ۲۵ سال پیش عظمت و شکوه انقلاب را تجربه کردند و اکنون نیز یک بار دیگر باید از تجارب دوران انقلاب ۵۷ ایران و تجارب انقلاب‌های دیگر جهان، مانند انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه و غیره استفاده کرد تا با

راه انداختن انقلاب اجتماعی و طبقاتی دیگری رژیم را ساقط کرد و یک حکومت انسانی را با دخالت مستقیم توده‌های مردم در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر سر کار آورد و خلاقیت‌ها اجتماعی، به ویژه خلاقیت‌های جوانان شکوفا کرد. سردمدارن رژیم جمهوری اسلامی، پیشه‌شان تبلیغ و ترویج و سازمان‌دهی جهل و جنایت و سرکوب است و پیام‌آوران مرگ هستند، به همین دلیل این رژیم با سیاست‌های رفرمیستی و اصلاح‌طلبی عقب‌نشینی نمی‌کند، باید ریشه آن کند و دور انداخت تا از شرش رها شد.

اریش فروم، در کتاب «دل آدمی و گرایش به خیر و شر»، در فصل «عشق به مرگ و عشق به زندگی» مرگ‌پرستان را چنین توصیف می‌کند: «... مرگ‌پرستان مردمانی هستند که دوست دارند درباره بیماری، تدفین، و مرگ گفت‌وگو کنند. دقیقاً زمانی جان می‌گیرند که بتوانند از مرگ سخن بگویند. نمونه بارز سنخ تاریخ مرگ پرست محض، هیتلر است. او مفتون تخریب بود، و بوی مرگ را خوش می‌داشت. هر چند شاید در سال‌های کامیابی‌اش چنین به نظر می‌رسید که او تنها در صدد نابودی کسانی بود که دشمن خویش می‌پنداشت. اما سرانجام روزهای غروب خدایان عیان ساخت که ژرف‌ترین خشنودی او در مشاهده تخریب مطلق و کامل نهفته بود، یعنی: نابودی مردم آلمان، اطرافیانش، و خودش... مرگ پرستی یک جهت‌گیری بنیادی تشکیل می‌دهد؛ پاسخی به حیات و کاملاً بر ضد حیات است؛ میان جهت‌گیری‌هایی که آدمی می‌تواند در زندگی از آن‌ها برخوردار باشد از همه بیمارگونه‌تر و وخیم‌تر است. انحراف واقعی است: یعنی با وجود زنده بودن، نه به زندگی که به مرگ، و نه به رشد که به تخریب عشق ورزیدن. مرگ‌پرست اگر جرات هشیاری از احساسات خویش را داشته باشد، زمانی که می‌گوید: «زنده باد مرگ!» شعار زندگانی خویش را بیان می‌کند».

فروم، عاشقان زندگی و حیات را نیز این چنین توصیف می‌کند: «ضد جهت‌گیری مرگ‌پرستانه، زندگی پرستی است؛ جوهر آن عشق به زندگی در برابر عشق به مرگ است. زندگی پرستی نیز مانند مرگ‌پرستی از یک خصیصه واحد تشکیل نمی‌شود بلکه نمایانگر یک جهت‌گیری کلی، و شیوه کاملی از هستی است. این جهت‌گیری در فرایندهای جسنی، عواطف، اندیشه‌ها، حرکات و در تمامی آدمی عیان و بیان می‌گردد. گرایش همه موجودات زنده برای زیستن، مبین ابتدایی‌ترین صورت این جهت‌گیری است».

اریش فروم، تاکید می‌کند: «باری، عشق به زندگی، بیش‌تر در جامعه‌ای پرورش می‌یابد که در آن امنیت و عدالت و آزادی برقرار باشد: امنیت به مفهوم مورد تهدید قرار نگرفتن شرایط اساسی مادی برای یک زندگانی آبرومندانه؛ عدالت بدین مفهوم که هیچ‌کس نتواند هدف مقاصد دیگری واقع شود، و آزادی به این معنا که هر کس بتواند در جامعه، عضوی فعال و مسئول باشد. حتا در جامعه‌ای که امنیت و عدالت برقرار است، چنان‌چه فعالیت نفس خلاق فرد فزونی نیابد، چه بسا عشق به زندگانی،

حاصل نشود. کافی نیست که آدمیان برده نباشند؛ اگر شرایط اجتماعی وجود آدمک‌های ماشینی را افزایش بخشد، حاصل امر نه عشق به زندگی بلکه عشق به مرگ خواهد بود...».

بدین ترتیب، کسانی چون خمینی، هیتلر، رضا شاه، محمدرضا شاه، ایدی امین، صدام حسین و... مرگ‌پرستانی بودند که ارایش فرم، سیمای وحشتناک و مخوف آن‌ها را ترسیم کرده است. یا چهره‌های وحشتناکی که هنوز در رهبری و حاکمیت قرار دارند و جهان بشری را به مخاطره می‌اندازند و انسان‌های بی‌شماری را قربانی اهداف و سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی خود می‌کنند. چهره‌هایی نظیر خامنه‌ای، جرج دبلیو بوش، بن لادن، آریل شارون و...

این که رژیم جمهوری اسلامی، در کلیت خود یک رژیم وحشی، آدم‌کش و تروریست است و وجود نکبت‌بارش به نابودی و تخریب هر بیش‌تر بشریت می‌انجامد، فقط نظر مردم آزادی‌خواه ایران نیست، بلکه این رژیم، در سطح جهانی نیز به یک رژیم بی‌رحم، تروریست و آدم‌کش مشهور است. این رژیم، با کلیه جناح‌ها، رهبران، مدیران و دست‌اندرکاران مسایل اقتصادی، سیاسی و نظامی‌اش، عمل‌کردی مخرب و غیرانسانی دارد؛ از این‌رو هیچ فرد مسئولی در این رژیم، از سازمان‌دهی جهل و جنایت و کشتار و ترور میرا نیست. جریانات و افرادی که در شش‌هفت سال گذشته تئوری‌های آن‌چنانی درباره خاتمی و جناح دوم خرداد یافتند که نزدیک بود مردم کمی هم به این جناح رژیم بدهکار باشند، اگر امروز کسی از آن‌ها حسابرسی نمی‌کند، بی‌شک در فردای برکناری جمهوری اسلامی، مردم کارنامه آن‌ها را مورد بررسی و قضاوت قرار خواهند داد. جناحی که همه چهره‌های برجسته آن مانند حجاریان، رضا خاتمی، خلخالی، بهزاد نبوی، موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی و غیره که همگی پرچم دوم خرداد را بر دوش می‌کشند کم‌جنایت نکرده‌اند و کم‌دستور آدم‌کشی صادر نکرده‌اند. خود شخص خاتمی، سال‌ها وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دوره ریاست جمهوری «سردار سازندگی؟» هاشمی رفسنجانی بود و سیاست سانسور، خمیر کردن کتاب‌ها و عدم نمایش بسیاری از فیلم‌ها و سانسور شدید بر مطبوعات «شاهکار»‌های دوره وزارت او به شمار می‌آیند. باز در این چند سالی که وی به ریاست جمهوری اسلامی رسید، هیچ قدم مثبتی برای کاستن دردها و رنج‌های مردم و پایان دادن به شکنجه و اعدام و بهبود وضعیت معیشتی مزدبگیران برنداشت و قرار هم نبود ایشان و جناح‌اش پیام‌آور وعده‌های خوب برای مردم باشند. رژیم جمهوری اسلامی، با همه جناح‌هایش، تا جایی که میدان آمدن مردم را می‌خواهند که اولاً صندوق‌های رای‌شان را پر کنند؛ ثانیاً چشم و گوش بسته مطیع رژیم و اوامر رهبر باشند؛ در غیر این صورت روزهای سیاه‌تر و سخت‌تر از این در انتظارشان خواهد بود. جریانات و شخصیت‌های زیادی در خارج از حاکمیت و در همین غرب، به حمایت و پشتیبانی از خاتمی و جناح دوم خرداد برخاستند؛ آن‌چنان در وصف خاتمی و دوم خرداد گفتند و نوشتند که شاید در نوع خود در تاریخ مبارزات جوامع بشری بی‌سابقه باشد. اکنون نیز با

شکست پروژه «دوم خرداد»، آهسته آهسته رنگ عوض می کنند و به فکر این هستند که چگونه در آینده به سیاست بازی های خود برای سهم شدن در حاکمیت و یا آلترناتیوهای بورژوازی مدل جدید ادامه دهند. برخی از شخصیت ها و جریانات در خارج کشور، پا را فراتر گذاشته اند و چشم به سیاست های امپریالیستی و میلیتاریستی و حمله آمریکا به ایران، همانند افغانستان و عراق دوخته اند. اما با این وجود قدر مسلم این است که مردم، حداقل بخش آگاه جامعه بسیار روشن تر از آن هستند که به چنین جریانات و شخصیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اعتماد کنند. چرا که قاعدتا اکثریت مردم ایران، تجربه انقلاب ۵۷ را دارند و پس از آن در سال های سخت و سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی نیز دریافته اند که باید به نیرو و مبارزه متشکل خود و آن بخش از سازمان ها و احزاب سیاسی که علی رغم هر کمبود و خطای سیاسی، بی وقفه بر علیه کلیت رژیم بورژوازی جمهوری اسلامی، در دفاع از حرمت و موجودیت انسان مبارزه می کنند، باور و اعتماد داشته باشند. کسب اعتماد و اعتبار اجتماعی سال ها و دهه ها طول می کشد، اما در مدت کوتاهی به راحتی از کف می رود. امروز بسیاری از جریانات سیاسی اپوزیسیون مانند طیف توده ای - اکثریتی، سلطنت طلبان، مشروطه خواهان، جمهوری خواهان، جریانات به اصطلاح «ملی و مذهبی» و شخصت هایی که نان را به نرخ روز می خورند و از سر قدرت طلبی و خودشیفتگی و منافع شخصی، به هر رنگی درمی آیند، کم ترین جایگاه و اعتباری در نزد مردم آگاه و مبارز و انقلابی ندارند. نهایت امر کلیه این گرایشات در چهارچوب تحولات سیستم سرمایه داری گام برمی دارند.

سال هاست که اکثریت مردم ایران، به ویژه جوانان، دانش جویان، معلمان، پرستاران، زنان، کارگران و همه انسان های آزادی خواه از هر فرصت تاریخی استفاده کرده اند تا با صدای بلند اعلام کنند: رژیم جمهوری اسلامی را نمی خواهند! از جمله در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، حدود ۱۶ میلیون از واجدین شرایط در آن شرکت نکردند و در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا نیز کم تر از ۱۵ درصد در نمایش انتخاباتی رژیم شرکت کردند. زیرا رژیم جمهوری اسلامی، در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را تخریب و به مرز نابودی و انفجار رسانده است و عامل اصلی همه بحران ها و فجایع انسانی در ایران است. بدین ترتیب قلم به دستان مزدبگیر جمهوری اسلامی، مانند فتاح غلامی، دیگر بیش تر از این نمی توانند، با تحریف تاریخ و وارونه جلوه دادن آن، افکار عمومی مردم را نسبت به فجایع و تراژدی های انسانی که جمهوری اسلامی، بر علیه بشریت آورده است، منحرف سازند و دست به عوام فریبی بزنند.

امروز تلاش برای لغو هر گونه شکنجه روحی و روانی و اعدام، یکی از معیارهای شناخت گرایشات سیاسی است که این گرایشات در صورت رسیدن به قدرت چه عکس العملی و روشی را در مقابل مخالفین سیاسی خود اتخاذ خواهند کرد؟! در هر صورت یک گرایش قوی انسانی این است که باید با

تمام وجود بر علیه اختناق، سانسور، تهدید، ترور، زندانی کردن مخالفین سیاسی و شکنجه و اعدام آن‌ها مبارزه کرد و از آزادی تشکل و اعتصاب، بیان و قلم و آزادی‌های فردی و اجتماعی دفاع کرد. در چنین شرایطی، سیاست‌هایی از قبیل «رفراندم»، «اصلاحات گام به گام و لاک‌پشتی و قطره چکانی»، تحریم «اقتصادی» و راه حل‌های بورژوازی داخلی و بین‌المللی، از جمله احتمال حمله آمریکا به ایران، هیچ‌کدام راه حل‌های مناسب سیاسی و انسانی برای پایان دادن به خشونت، شکنجه، اعدام، رعب و وحشت، تهدید و ترور، فقر و فلاکت در ایران نیستند. راه حل واقعی برای پایان دادن به جهل و جنایت، فقر و فلاکت، در گرو اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران و مردم محروم و تحت ستم و دست زدن به مبارزه طبقاتی همه جانبه و سراسری در جهت سرنگونی رژیم، با هدف برپایی جامعه‌ای نوین است. جامعه‌ای که در آن، همه فشارهای اقتصادی، سیاسی و همه محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی پایان می‌پذیرد و پایه‌های اجتماعی آن نیز با ارزش‌ها و معیارهای انسانی جهان شمول، آزاد، برابر، خلاق و شاد برپا می‌گردد.